

جامعه شبکه‌ای از نگاه دو متفکر معاصر: مانوئل کاستلز و کوین کلی

● دکتر محمد مددیپور

عضو هیأت علمی دانشگاه شاهد

مهارنشده‌ی گشته، مردم از نو حول محور هویت‌های بنیادین از قبیل هویت‌های دینی، قومی، ملی گرد هم درآمده‌اند. در حال ورود به جامعه‌ای جدید هستیم، جامعه‌ای شبکه‌ای با محتوا و ساختاری کاملاً متفاوت از آنچه تاکنون در آن می‌زیسته‌ایم. جامعه‌ای که به نحو روزافزونی پیرامون تقابل دو قطبی میان شبکه و خویش شکل می‌گیرد. جهان در یکی از مقاطع نادر تاریخی خود قرار گرفته‌است. مقطعی که به تعبیر کاستلز و چه مشخصه آن دگرگونی فرهنگ مادی ما توسط آثار یک پارادایم تکنولوژیک جدید است که بر محور تکنولوژی‌های اطلاعاتی سازمان یافته‌است. نگاهی دقیق و منتقدانه به ابعاد و زوایای تاریک و پوشیده این دنیای جدید، نه یک کنجکاو ذهنی و تصنعی بلکه یک دغدغه همیشگی است که در جهان نو، ما، فرهنگ ما و جامعه ما در کجا قرار خواهد گرفت.

شبکه

«شبکه مجموعه‌ای از نقاط اتصال یا گره‌های به هم پیوسته است. این نقطه اتصال یا گره چه چیزی می‌تواند باشد بستگی به نوع شبکه مورد نظر دارد. شبکه جریان مالی جهانی از نقاط اتصال بازارهای بورس و مراکز خدمات جانبی پیشرفته آنها تشکیل شده است. در شبکه سیاسی حاکم بر اتحادیه اروپا شوراهای ملی وزیران و کارگزاران بلندی پایه اروپایی نقاط اتصال محسوب می‌شوند. نقاط اتصال مزارع کوکا و خشخاش، آزمایشگاه‌های پنهانی، باندهای فرود مخفی، گروه‌های خیابانی، و نهادهای تطهیر پول‌های کثیف در شبکه قاچاق مواد مخدر هستند که در اقتصادها، جوامع و

مقدمه

انقلاب تکنولوژیکی نسبتاً قابل پیش بینی که در حوزه فناوری اطلاعات بنابر تقدیر تکنولوژیک و انکشاف گشتلی وجود در عرف مارتین هیدگر روی داده است، تأثیر خود را در تمامی جنبه‌های زندگی از مرزهای سیاست، اقتصاد و تکنولوژی گرفته تا قلمرو فرهنگ و علوم و حتی سبک زندگی و خلقیات انسان‌ها کم و بیش گذاشته است.^۱

پیش روی ما جهانی خواهد بود با قواعد و ویژگی‌های جدید، اما از سنخ همان دنیای تکنیک که تنفس در آن، نگاهی جدید به عالم را می‌طلبد. این نگاه به طور قطع می‌تواند خطرات احتمالی بسط تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات را تعدیل کند و در نهایت جامعه را در مسیر مناسب قرار دهد.

اکنون اقتصادهای سراسر عالم در هم تنیده شده‌اند، مدیریت انعطاف پذیرتر و تمرکززدایی شده، روابط داخلی و خارجی شرکت‌ها شبکه‌ای گردیده، روابط کاری متنوع تر گشته و سمت و سوی فردگرایانه پیدا کرده‌اند، زنان بیش از هر موقع وارد بازار کار گشته‌اند و پرقت‌تر از همیشه در خواهان حقوقی برابر با مردان یا عدم تبعیض گشته‌اند. محیط زیست و دغدغه نگهداری آن بیش از هر زمان دیگر چالش برانگیز شده و آرایش نیروهای سیاسی جدیدی را به میدان آورده‌است.

در این میانه پرآشوب، فرهنگ مجازی^۲ واقعی که از نظام رسانه‌ای فراگیر، به هم پیوسته و متنوع به وجود آمده، دست به دگرگونی در بنیان‌های مادی زندگی، فضا و مکان زده است. در جهانی با این همه تلاطم که این گونه دستخوش تغییرات و تحولات

است از:

کم‌رنگ شدن قیدوبندهای جغرافیایی و ایدئولوژیکی که بر روابط فرهنگی و سیاسی جوامع بشری سایه افکنده، از بین رفتن تقدّم و تأخر تاریخی، متنوع شدن سبک‌های زندگی، تضعیف و تخریب عوامل و منابع سنتی هویت، فرو ریختن فضاهای انحصاری و از بین بردن مصونیت فرهنگی، کوچک شدن جهان، در هم تنیدن زمان و مکان، همسان‌سازی ساختاری و نهادی جوامع مختلف جهان، تبدیل جامعه به زنجیره‌ای از شبکه‌های اجتماعی - فضایی هم‌پوش و متقاطع، سامان‌دهی کنش‌ها و واکنش‌های از راه دور و با فاصله، وارد کردن «دگرهای غایب» به عرصه مناسبات و روابط جهانی، تضعیف و تقلیل نقش دولت - ملت و رها ساختن امر اجتماعی از سیطره دولت، فرسایش و نفوذپذیر شدن مرزهای ملی، تعریف حوزه‌های عمومی پراکنده، ایجاد انجمن‌ها، احزاب و گروه‌های تروریست و اپوزسیون مجازی. (هلدو و...، ص ۳۰)

جامعه‌شبهه‌ای

از دل این مدرنیته تشدید یافته و روند جهانی شدن که چند دهه در حال رخ نمایاندن است، جامعه‌شبهه‌ای در حال ظهور می‌باشد. در میان صاحب‌نظران و اندیشمندان جهان، «مانوئل کاستلز» بهترین تلاش را برای روشن نمودن زوایای تاریک و پوشیده‌ی جامعه‌شبهه‌ای انجام داده است.

وی ریشه‌ی به وجود آمدن جهان نورا در تلاقی سه فرایند تاریخی در اواخر دهه ۱۹۶۰م. و نیمه دهه ۱۹۷۰م. جست و جو می‌کند:

الف - انقلاب تکنولوژی اطلاعات

ب - بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری و دولت‌سالاری و تجدید ساختار متعاقب آن

ج - در نهایت شکوفایی جنبش‌های اجتماعی فرهنگی، همچون آزادی خواهی، حقوق بشر، فمینیسم و طرفداری از محیط زیست. به عقیده‌ی وی تعامل میان این فرایندها، یک ساختار نوین اجتماعی مسلط یعنی جامعه‌شبهه‌ای، یک اقتصاد نوین یعنی اقتصاد اطلاعاتی - جهانی («دیویدکلی») تعبیر اقتصادشبهه

دولت‌های سراسر جهان نفوذ کرده‌اند. سیستم‌های تلویزیونی، استودیوهای تولید سرگرمی، مراکز گرافیک رایانه‌ای، گروه‌های خبری و دستگاه‌های متحرک تولید، ارسال و دریافت علائم، نقاط اتصال شبکه جهانی رسانه‌های جدید هستند که کانون بیان فرهنگی و افکار عمومی در عصر اطلاعات هستند. توپولوژیی که شبکه‌ها تعریف می‌کنند این نکته را مشخص می‌سازند که اگر دو نقطه اتصال به یک شبکه اتصال داشته باشند در آن صورت فاصله (یا شدت و فراوانی تعامل) بین آن دو نقطه (یا جایگاه اجتماعی) کوتاه‌تر (یا فراوان‌تر و یا شدیدتر) از زمانی است که این دو نقطه به شبکه تعلق نداشته باشند. از سوی دیگر در یک شبکه خاص، فاصله‌ای میان جریان‌ها وجود ندارد و یا فاصله بین نقاط اتصال یکسان است.» (کاستلز (الف)، ص ۵۴۴)

چیستی جامعه‌شبهه‌ای

جامعه‌شبهه‌ای، محصول جهانی شدن ارتباطات و اطلاعات است و با نگرشی دقیق تر ادامه همان راهی است که غرب در مسیر مدرنیته پیموده است. همان جایی که «گیدنز» از آن به عنوان «مدرنیته تشدید یافته» یاد کرده است. پس ریشه‌های جامعه‌شبهه‌ای را باید در ریشه‌های مدرنیته و آرمان‌ها و آرزوهای روشنگری جست و جو کرد.

جهانی شدن

در طلیعه جهانی شدن، متفکران و اندیشمندان جهان، با افق جامعه‌ای روبه‌رو شدند که تفاوت چشمگیری با نمونه پیشین خود داشت. به تعبیر «مالکوم واترز» جهانی شدن فرآیند اجتماعی است که در آن قیدوبندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است، از بین می‌رود و مردم به‌طور فزاینده‌ای از کاهش این قید و بندها آگاه می‌شوند. به بیان دیگر جهانی شدن، گلا دیاتوری نرم‌افزاری است که فتح حصارها و برج و باروهای فرهنگی و هویتی را هدف مبارزه و چالش خود قرار داده است. استراتژی‌های این گلا دیاتور برای پیروزی در این نبرد، عبارت

را به کار می‌برد) ژو یک فرهنگ نوین یعنی فرهنگ مجاز واقعی را به عرصه وجود آورده است. منطق نهفته در این اقتصاد، این جامعه و این فرهنگ، زیربنای کنش و نهادهای اجتماعی در سراسر جهانی به هم پیوسته خواهد بود. (کاستلز، ج) (۱۳۸۰، ص ۴۱۷)

در جامعه شبکه‌ای پیش‌رو، افراد و جوامع در درون قالب‌های تازه، هویت‌های تازه‌ای می‌گیرند و در این میان تعاریف تازه‌ای از انسان عرضه می‌شود و در عین حال خود این شبکه تحت تاثیر دینامیسم داخلی دستخوش تغییرات دائمی و در نتیجه ایجاد الگوهای جدید زیست و حیات در نقاط مختلف می‌شود.

در این جامعه نو که در حال رخ نمودن است، شاهد دگرگونی ساختاری در تولید، قدرت و نیز روابط اجتماعی می‌باشیم. این دگرگونی‌ها به تغییر بنیادین مشابهی در شکل‌های اجتماعی مکان و زمان، به ظهور فرهنگ جدید منجر می‌شود.

البته «کاستلز» متذکر می‌شود که نام بردن از یک جامعه اطلاعاتی یک شکل، که تلویحاً به معنای همگونی جهانی شکل‌های اجتماعی همه بخش‌های این نظام نوین است، چندان واقع به نظر نمی‌رسد. به عبارتی دیگر تنوع فرهنگی و کثرت نهادهای جوامع متکی به اطلاعات علی‌رغم همگونی‌های بسیار مشابه، همچنان وجود خواهند داشت. بدین ترتیب یگانه بودن ژاپن یا متفاوت بودن اسپانیا در حرکت دوباره به سوی نوسازی جهانی که این بار از طریق سرعت گسترش رایانه در این کشورها اندازه‌گیری می‌شود، در فرایند از میان بردن تفاوت‌های فرهنگی رنگ نمی‌بازد. به تعبیر «کاستلز» چین یا برزیل نیز با ادامه مسیر کنونی توسعه سریع خود، هویت یگانه خویش را در دیگ جهان گستر و همسان‌ساز سرمایه‌داری متکی بر اطلاعات از دست نمی‌دهند.

«کاستلز» برای جامعه شبکه‌ای در آغاز هزاره سوم ویژگی‌های زیر را بر شمرده است:

۱. اقتصاد اطلاعاتی که در آن بهره‌وری و رقابت میان شرکت‌ها و بنگاه‌های تجاری، مناطق و حوزه‌های اقتصادی کشورها بیش از هر زمان دیگر به معرفت، دانش، اطلاعات و تکنولوژی لازم برای پردازش این اطلاعات از جمله تکنولوژی مدیریت و مدیریت تکنولوژی متکی شده است.

۲. اقتصاد جهانی؛ خصلت این اقتصاد چنان است که بخش‌ها، بازارها و افراد غنی را به یکدیگر متصل می‌سازد و در یک چرخه تولید سود به همکاری و می‌دارد و بخش‌ها و بازارها و افراد فاقد امکانات را از محدوده عملکردهای سودآور خود طرد می‌سازد.

۳. فعالیت‌های شبکه‌ای؛ این فعالیت‌ها نوع تازه‌ای از سازمان و تشکیلات است که مشخصه فعالیت اقتصاد جهانی به شمار می‌آید.

۴. تحول در نحوه انجام کار و در ساختار اشتغال؛ بر این

اساس کارمندان و کارگران بر خلاف گذشته قراردادهای استخدام مادام‌العمر امضا نمی‌کنند و شیوه‌های خود اشتغالی، کار پاره وقت و اشتغال برای یک دوره موقت رواج یافته است در عین حال نگرانی افراد از آینده شغلی خود و احساس بی‌اعتمادی نسبت به آینده، رشد پیدا کرده است.

۵. ظهور قطب‌های متقابل؛ فرآیند جهانی شدن و شبکه‌ای شدن فعالیت‌های اقتصادی موجب قوت بخشیدن به تلاش‌های فردی و تضعیف نهادهای اجتماعی نظیر اتحادیه‌های کارگری و با دولت رفاه می‌شود. این تحولات به نوبه خود تقابل میان آنان که به اطلاعات دسترسی دارند و از توانایی بهره‌مندی از آن بر خوردارند و کسانی را که در چنین موقعیتی قرار ندارند، افزایش می‌دهد. به قول «مارتین تین هولتز» رئیس نیویورک تایمز دیجیتال، باید اینترنت را در آغوش گرفت، زیرا برای حذف نشدن باید به قواعد بازی جدید مسلح شد.

۶. فرهنگ واقعیت مجازی؛ فرهنگ عصر اطلاعات در چارچوب انتقال نمادها به وسیله واسطه‌های الکترونیک شکل می‌گیرد. این فضای مجازی حاوی اطلاعات متنوع و متنوع به صورت بخشی از واقعیت اجتماعی عصر جدید در می‌آید و فضای اصلی تعامل‌های معرفتی را کم و بیش در اختیار می‌گیرد.

۷. سیاست بر بال رسانه؛ در فضای مسلط فرهنگی متکی به واقعیت مجازی، بازیگران سیاسی به منظور بقا و حضور در صحنه و تاثیرگذاری به روند تحولات ناگزیرند از رسانه‌های منتج از نمادهای الکترونیک و به خصوص تلویزیون به صورت تمام عیار بهره‌برداری کنند.

۸. زمان بی‌زمان و فضای جریان‌ها؛ انتقال آنی اطلاعات، داده‌ها و سرمایه‌ها و امکان ارتباط هم‌زمان میان افراد در نقاط مختلف، عملاً فواصل زمانی را از میان برداشته و نظم طبیعی دوران قدیم یا چارچوب‌های مکانیکی جهانی صنعتی را به کلی دگرگون ساخته است. (کاستلز، الف) (۱۳۸۰، ص ۱۶)

جامعه شبکه‌ای و شهر جهانی

شهر جهانی، نه یک مکان بلکه فرایندی است که خدمات پیشرفته، مراکز تولیدی و بازارها را در شبکه‌های جهانی با یکدیگر مرتبط می‌سازد و شدت و ضعف این ارتباط به اهمیت نسبی فعالیت‌هایی بستگی دارد که در هر یک از این مناطق از طریق شبکه جهانی انجام می‌گیرد. سرزمین‌هایی که حول این گره‌ها (نقاط اتصال) قرار دارند به تدریج نقش فرعی تری را در این فرایند بازی می‌کنند که گاه بی‌فایده و یا ناکارآمد خواهند شد. به عنوان نمونه، مهاجرنشینان مکزیکوسیتی که چیزی حدود دوسوم جمعیت این آب‌شهر را در خود جای داده‌اند، نقش مشخصی در

سرطان اداره بهداشت فرانسه در ویله ژوئیف به ایجاد مجتمع تولید دانش و درمان‌های پزشکی پیشرفته در اطراف این دو مکان دور از انتظار انجامید. پس از ایجاد این مراکز، پژوهشگران، پزشکان و بیماران زیادی از سراسر جهان جذب آنها شدند و این امر باعث شد که این مرکز به گره شبکه جهانی پزشکی مبدل شود. (همان، ص ۴۷۹)

سومین لایه مهم فضای جریان‌ها به سازماندهی مکانی نخبگان مدیریتی مسلط اشاره دارد. در این لایه نقش بنیادین فضا باعث می‌شود که نخبه‌گان جهان وطنی شوند و مردم محلی باقی بمانند. فضای قدرت و ثروت در سراسر جهان گسترده است، در حالی که زندگی و تجربیات مردم در مکان‌ها، فرهنگ و تاریخ آنها ریشه دارد.

اقتصاد جامعه شبکه‌ای

در حالی که ویژگی تولید سرمایه‌داری، توسعه بی‌وقفه آن می‌باشد و همواره سعی دارد بر محدوده زمان و مکان فائق آید، در حقیقت تنها در اواخر قرن بیستم بود که اقتصاد جهان توانست بر اساس زیرساخت جدیدی که تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی فراهم کرده بودند، جهانی شود. برای نخستین بار در تاریخ، سرمایه‌داری در بازارهای مالی جهانی یکپارچه که در زمان واقعی کار می‌کند، به طور شبانه روزی اداره می‌شود. معاملات چند میلیاردی ظرف چند ثانیه روی مدارهای الکترونیکی در سراسر جهان انجام می‌شوند. تکنولوژی‌های جدید، امکان رفت و برگشت سریع سرمایه بین بنگاه‌های اقتصادی را در زمانی بسیار کوتاه فراهم می‌کنند، به نحوی که سرمایه و سرمایه‌گذاری در سطح جهان از بانک‌ها و صندوق‌های بازنشستگی گرفته تا بازارهای بورس و مبادلات ارزی درهم تنیده شده‌اند. گرچه مراکز عمده تجاری، منابع انسانی و تسهیلات لازم را برای اداره شبکه مالی که هر روز پیچیده‌تر می‌شود، فراهم می‌کنند، عملیات حقیقی سرمایه در شبکه‌های اطلاعاتی که این مراکز را به هم وصل می‌کند، صورت می‌گیرد. جریان‌های سرمایه در قیاس با عملکرد واقعی اقتصادها، جهانی و در عین حال هر روز مستقل‌تر می‌شوند.

«کوین کلی» برای این اقتصاد در حال ظهور، سه ویژگی متمایز برمی‌شمرد: جهانی است، طرفدار نامشهوداتی^۱ چون ایده‌ها، اطلاعات و ارتباطات می‌باشد و نهایتاً اینکه به شدت در هم تنیده است. (کلی، ۶) این سه نوع گرایش، نوع جدیدی از جامعه و بازار را به وجود آورده است که نشأت گرفته از یک شبکه الکترونیکی فراگیر می‌باشد.

کارکرد این شهر به عنوان یک مرکز بین‌المللی ندارند. با این حساب می‌توان گفت که در عصر اطلاعات، مناطق و مکان‌ها از میان نمی‌روند، بلکه به شبکه‌های بین‌المللی می‌پیوندند و پویاترین بخش‌های آنها را به هم وصل می‌کند. (کاستلز، الف)، ص ۴۴۴)

در این شهر جهانی، جریان‌های سرمایه به یکدیگر متصلند و در ارتباط با یکدیگر تغییر می‌کنند. مثلاً رشد انفجارگونه تجارت در شهرهای بانکوک، تایپه، شانگهای و مکزیکوسیتی، منجر به کاهش قیمت مستغلات در شهرهای مادرید، نیویورک، لندن و پاریس گردید و ساخت و سازهای جدید را متوقف کرد.

به عقیده کاستلز شهر جهانی، پیرامون جریان‌ها شکل گرفته است: جریان‌های سرمایه، اطلاعات، تکنولوژی، ارتباطات متقابل سازمانی، تصاویر و صداها و نماها. جریان‌ها فقط یکی از عناصر سازمان اجتماعی نیستند، بلکه تجلی فرایندهای مسلط بر زندگی اقتصادی، سیاسی و نمادین ما هستند. وی با بیان محتوای فضای جریان‌ها، سه لایه از تکیه‌گاه‌های مادی تشکیل دهنده آن را برمی‌شمرد:

نخستین لایه، توسط مداری از محرک‌های الکترونیکی ایجاد می‌شود (میکروالکترونیک، مخابرات، پردازش رایانه‌ای، سیستم‌های رادیو تلویزیونی، و حمل و نقل سریع که بر تکنولوژی اطلاعات استوارند) که به همراه یکدیگر، مبنای مادی فرایندهایی را تشکیل می‌دهند که در شبکه اجتماع هم نقشی راهبردی دارد. این لایه چون شهر یا منطقه در سازمان جامعه تجاری یا صنعتی، صورتی از فضاست. بنابراین، شبکه ارتباطی پیکربندی اصلی فضایی است. (همان، ص ۴۷۷)

دومین لایه فضای جریان‌ها از گره‌ها و محورهای آن تشکیل می‌شود. فضای جریان‌ها، بر مبنای شبکه الکترونیکی استوار است که این شبکه، مکان‌های ویژه‌ای را به یکدیگر متصل می‌کند که دارای ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی و فیزیکی تعریف شده‌ای هستند. برخی مکان‌ها به عنوان محورهای ارتباطی، نقش هماهنگ‌کننده را در تعامل اجزای مختلف شبکه بازی می‌کنند. سایر مکان‌ها، گره‌های شبکه یعنی محل انجام امور استراتژیک هستند که مجموعه‌ای از فعالیت‌ها و سازمان‌های مستقر در این مکان را پیرامون کارکردی کلیدی در یک شبکه ایجاد می‌کنند. به عنوان نمونه، روچستر، مینه‌سوتا، ویله ژوئیف در حومه پاریس به گره‌های مرکزی شبکه‌های جهانی پژوهش‌های بهداشتی و درمان پزشکی مبدل شده‌اند که با هم ارتباط تنگاتنگی دارند. استقرار کلینیک مایو در روچستر و قرار داشتن یکی از مراکز عمده درمان

به اعتقاد «کلی» اصولی که دنیای soft (دنیای نامشهودات، رسانه‌ها و نرم‌افزار) و دنیای خدمات را اداره می‌کند، به زودی بر دنیای hard (دنیای واقعیات، اتم‌ها و اشیاء، دنیای فولاد و نفت) حاکم خواهد شد. (همان)

کاستلز اقتصاد جامعه شبکه‌ای را اقتصاد اطلاعاتی نامیده است، به آن دلیل که بهره‌وری و توان رقابت به عنوان فرایندهای مسلط روابط تولید اساساً به ظرفیت تولید، پردازش و کاربرد مؤثر اطلاعات مبتنی بر دانش بستگی دارد. هم‌چنین «کلی» آن را جهانی می‌داند، به آن دلیل که فعالیت‌های اصلی تولید، مصرف و پخش و نیز اجزای اینها (سرمایه، کار، مواد خام، مدیریت، اطلاعات، تکنولوژی و بازار) در مقیاسی جهانی سازماندهی شده‌اند: خواه به‌طور مستقیم و خواه از طریق شبکه‌ای از ارتباطات میان عوامل اقتصادی. به عقیده کاستلز این اقتصاد، اطلاعاتی و جهانی است، از این لحاظ که در شرایط تاریخی جدید، بهره‌وری و رقابت در یک شبکه جهانی ارتباط متقابل ایجاد می‌شود. (کاستلز (الف)، ص ۱۰۲)

البته شایان ذکر است که اطلاعات و دانش همیشه به‌عنوان اجزای حیاتی رشد اقتصاد خودنمایی می‌کرده است، اما آنچه پارادایم جدید را از انواع پیشین خود جدا می‌کند، این است که پارادایم جدید تکنولوژی که پیرامون تکنولوژی‌های اطلاعاتی جدید، شکل گرفته است، این امکان را برای اطلاعات فراهم می‌آورد تا خود به «محصول فرایند تولید» تبدیل شوند. به عبارتی دیگر خود پردازش اطلاعات، مبدل به محصولات صنایع تکنولوژی جدید اطلاعاتی شده‌اند. تکنولوژی‌های جدید اطلاعاتی، با تغییر فرایندهای پردازش اطلاعات، همه پهنه‌های مختلف فعالیت انسانی را تحت تاثیر خود قرار می‌دهند و امکان برقراری رابطه‌ای پایان‌ناپذیر میان پهنه‌های مختلف و نیز بین عناصر و کارگزاران این‌گونه فعالیت‌ها را فراهم می‌سازند.

یکپارچگی جهانی بازارهای مالی از ابتدای دهه ۱۹۸۰م، که به واسطه تکنولوژی‌های جدید اطلاعاتی امکان پذیر شده بود، تأثیری شگرف بر جدایی جریان‌های سرمایه از اقتصادهای ملی گذاشته است. سرمایه، سرمایه‌داران و شرکت‌های سرمایه‌داری با گسترش قلمروی جهانی خود، یکپارچه کردن بازارها و به حداکثر رساندن مزایای نسبی محل، در مجموع سودآوری خود را در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ و اوائل قرن جاری به میزان زیادی افزایش داده‌اند.

در دهه ۱۹۸۰م، سرمایه عظیم تکنولوژیکی که در زیرساخت مخابرات - اطلاعات ریخته شد، دو جنبش همزمان آزادسازی بازار و جهانی شدن سرمایه را ممکن ساخت. شرکت‌ها و صنایعی که

مستقیماً از این تحول بنیادین تاثیر پذیرفتند (مانند میکروالکترونیک، میکرورایانه، مخابرات، مؤسسات مالی) افزایش ناگهانی بهره‌وری و سودآوری را تجربه نمودند. پیرامون این هسته اصلی از شرکت‌های سرمایه‌داری جدید، شبکه‌ها و صنایع وابسته یا به سیستم تکنولوژی جدید پیوستند و یا از آن خارج شدند. به این ترتیب ما شاهد سه رویداد متفاوت شدیم: رشد انفجاری بهره‌وری در صنایع پیشرو، زوال شرکت‌های قدیمی و استمرار فعالیت‌های خدماتی دارای بهره‌وری پایین. به علاوه، هر چه این بخش پویا که پیرامون شرکت‌های بسیار سودآور تشکیل شده است در فراسوی مرزها، خصلتی جهانی پیدا کند، محاسبه بهره‌وری «اقتصادهای ملی» یا صناعی که در چارچوب مرزهای ملی تعریف شده‌اند، بی معناتر خواهد شد.

سیاست‌های اقتصادی سنتی که در درون مرزهای اقتصاد ملی تحت کنترل اداره می‌شوند، روز به روز بی‌اثرتر می‌شوند. چراکه عوامل کلیدی چون سیاست پولی، نرخ بهره یا خلاقیت تکنولوژیک بسیار متکی به حرکت‌های جهانی شده‌اند. در اقتصاد نوین جهانی چنانچه دولت‌ها بخواهند ثروت و قدرت ملت‌هایشان را افزایش دهند، می‌باید وارد عرصه رقابت بین‌المللی شوند و سیاست‌هایشان را در جهت ارتقای توان رقابت جمعی شرکت‌های تحت حاکمیت خود و نیز کیفیت عوامل تولید در سرزمین‌هایشان سوق دهند.

علم، تکنولوژی و اطلاعات نیز در جریان‌هایی جهانی، البته در ساختاری نامتقارن سازماندهی می‌شوند. مالکیت خصوصی بر اطلاعات نقش مهمی در ایجاد امتیازات رقابتی دارد و مراکز تحقیقات و توسعه به گونه‌ای چشمگیر در برخی مناطق و شرکت‌ها و مؤسسات متمرکز شده‌اند و انتقال دانش در یک شبکه جهانی متعامل صورت می‌گیرد و مراکز نوآوری قادر نخواهند بود که در گمنامی زندگی کنند. (همان، ص ۱۲۹)

البته ناگفته نماند که فراگیر شدن بازارها و شبکه‌های جهانی به معنای نابودی بازارهای محلی نخواهد بود. در بیشتر کشورها بازارهای داخلی بیشترین سهم از تولید ناخالص ملی را به خود اختصاص خواهند داد و در کشورهای در حال توسعه، اقتصادهای غیررسمی که عمدتاً معطوف به بازارهای محلی است بخش عمده مشاغل شهری را تشکیل می‌دهند. با این‌همه، بخش‌ها و هسته‌های استراتژیک همه اقتصادها، ارتباط تنگاتنگی با بازار جهانی دارند و سرنوشت آنها تابعی است از عملکردشان در این بازار. در نهایت پویایی بازارهای داخلی به ظرفیت شرکت‌ها و شبکه شرکت‌های داخلی برای رقابت در سطح جهان بستگی دارد. (همان)

البته در حالی که اقتصاد نوین اطلاعاتی - جهانی از اقتصاد

جریان‌های شبکه‌ها به وجود آید.

البته شبکه‌ها در تاریخ چیز جدیدی نیستند، آنچه متمایزکننده‌های شبکه‌های عصر اطلاعات از نمونه‌های پیشین آن می‌باشد، پیچیدگی شبکه‌های جدید است که به کمک تکنولوژی‌های قدرتمند این امکان را فراهم نموده‌اند که تبادلات خارق‌العاده اطلاعات و پول در هر کجا و در هر زمان در جریان‌های شبکه‌ها صورت گیرند. بر اساس ویژگی‌های فوق، دینامیسم درونی جامعه‌شبکه‌ای مستمراً در کار شکل دادن روابط درونی این شبکه و باز تولید نظم‌ها و ارزش‌های نوین است. این موضوع آنقدر سریع صورت می‌گیرد که حکومت‌ها و دولت‌ها را در معرض جنبش‌های اجتماعی - رسانه‌ای پنهان ناشی از نظام الکترونیک و هارمونی ارزش‌های ناشی از چنین نظامی قرار می‌دهد.

کاستلز منابع ایجادکننده توانایی رقابت در اقتصاد جهانی، در دنیای جدید را این‌گونه بر می‌شمرد:

۱. فرایند ظرفیت تکنولوژیک؛ بنیان علمی فرایند تولید و مدیریت، توان تحقیق و توسعه، منابع انسانی ضروری برای نوآوری تکنولوژیک، استفاده کافی از تکنولوژی‌های جدید و سطح پراکنش آنها در کل شبکه ارتباطات اقتصادی را باید در این مقوله گنجانند.

۲. دسترسی به بازار بزرگ، منسجم و ثروتمند، مانند اتحادیه اروپا، منطقه تجاری ایالات متحده - آمریکای شمالی یا در سطحی کوچک‌تر، ژاپن. بهترین موقعیت رقابتی موقعیتی است که شرکت‌ها را قادر می‌سازد تا بلامنازع در یکی از این بازارهای بزرگ فعالیت کنند و همچنان امکان دسترسی به بازارهای دیگر با محدودیت‌های هر چه کمتر را داشته باشند.

۳. تفاوت بین هزینه‌های تولید در محل تولید و قیمت‌ها در بازار مقصد است. باید توجه داشت که سود احتمالی ناشی از هزینه پایین تولید تنها زمانی تحقق می‌یابد که بازار بزرگ و ثروتمندی در دسترس باشد.

۴. توان رقابت در اقتصاد جدید جهانی، وابستگی زیادی به توان سیاسی نهادهای ملی و فراملی برای هدایت راهبرد رشدکشورها و یا مناطق تحت حاکمیت آنها دارد. از جمله فراهم آوردن امتیازات رقابتی در بازار جهانی برای آن دسته از شرکت‌هایی که با اشتغال‌زایی و درآمدزایی در خدمت منافع مردم کشورهای خود هستند.

روندهای سازمانی در جامعه شبکه‌ای

شکل‌های سازمان اقتصادی در خلأ اجتماعی به وجود

صنعتی متمایز است، ولی با منطق آن در تعارض نیست. با این حال اقتصاد صنعتی برسر دوراهی خواهد بود، یا اطلاعاتی و جهانی شود و یا رخت از میان بریند. به عنوان نمونه، کاستلز فروپاشی اقتصاد صنعتی اتحاد جماهیر شوروی را مربوط به ناتوانی ساختاری آن کشور برای گذار به پارادایم اطلاعاتی و دنبال کردن رشد خود در انزوای نسبی از اقتصاد بین‌المللی می‌داند.

در نهایت کاستلز وجه مشخصه اقتصاد جهانی را که از دل تولید مبتنی بر اطلاعات و رقابت پدیدار می‌شود، وابستگی متقابل، عدم تقارن، منطقه‌ای شدن، تنوع فزاینده درون هر منطقه، شمول‌گزینی، تقسیم‌بندی و در نتیجه همه این خصوصیات، هندسه فوق‌العاده متغیر آن برمی‌شمرد که جغرافیای تاریخی، اقتصادی را از بین می‌برد. (کاستلز (الف)، ص ۱۴۱)

ویژگی ساختاری این اقتصاد، ترکیب یک معماری پایدار با هندسه‌ای متغیر است. کاستلز ویژگی این معماری اقتصاد جهانی را به هم وابستگی متقابل می‌داند که بر محوره منطقه عمده (اروپا، آمریکای شمالی و آسیا اقیانوس آرام) سازماندهی شده و به طور روزافزون حول محور تضاد بین مناطق مولد، غنی از اطلاعات و ثروتمند، و مناطق فقیر زده از لحاظ اقتصادی بی‌اعتبار و از لحاظ اجتماعی طرد شده قطب‌بندی می‌شود. پیرامون هر یک از مناطق یک پسرکرانه اقتصادی ایجاد شده که از درون آن چند کشور به تدریج جذب اقتصاد جهانی می‌شوند. وی ارائه جدیدی از نظام بین‌المللی تقسیم کار می‌دهد که پیرامون چهار جایگاه مختلف در اقتصاد اطلاعاتی - جهانی ساخته شده است: تولیدکنندگان نیروی کار گران‌قیمت و متکی به اطلاعات، تولیدکنندگان کالا در حجم بالا و مبتنی بر نیروی کار ارزان قیمت، تولیدکنندگان مواد خام که متکی به مواهب طبیعی هستند، و نهایتاً تولیدکنندگان مازاد که به نیروی کار کم‌ارزش تقلیل یافته‌اند. به عقیده کاستلز این تقسیم کار بین‌المللی نه بین کشورها (آن‌گونه که در گذشته از آن صحبت می‌شد) بلکه بین کارگزاران اقتصادی مستقر در این چهار موقعیت صورت می‌گیرد که در کنار ساختار جهانی شبکه‌ها و جریان‌های سرمایه‌شکل می‌گیرند. (همان، ص ۱۷۹)

کاستلز معتقد است: برای نخستین بار در تاریخ، واحد بنیادین سازمان اقتصادی، نه یک سوژه (چه سوژه فردی باشد مانند کارفرما و چه سوژه جمعی مثل طبقه سرمایه‌داری، شرکت و یا دولت)، بلکه در دنیای جدید، این واحد بنیادین، شبکه است که از مجموعه‌ای از سوژه‌ها و سازمان‌ها تشکیل شده است که بدون وقفه در حال تغییر است. در حقیقت منطق شبکه این‌گونه حکم می‌کند که هر چیز با ارزشی که تولیدکننده قدرت، پول و اطلاعات می‌باشد، در طی

مدل‌های انعطاف‌پذیری سازمانی در تجربه بین‌المللی است که وجه مشخصه آن ارتباط متقابل و فزاینده بین شرکت‌ها است. بدین صورت که شرکت‌های کوچک و متوسط با برقراری روابط شبکه‌ای با چند شرکت بزرگ یا دیگر شرکت‌های کوچک و متوسط به دنبال یافتن ردپای محکمی در بازار می‌باشند. (همان، ص ۲۰۴)

اتحادهای استراتژیک شرکت‌ها؛ ساختار صنایع تکنولوژی پیشرفته در جهان، شبکه‌ای است از اتحادها، توافق‌نامه‌ها و پیمان‌های مشترک که هر روز پیچیده‌تر می‌شود و بیشتر شرکت‌های بزرگ در آن با یکدیگر در ارتباطند. در این اقتصاد، شرکت‌های بزرگ مستقل و خودکفا نخواهند بود و عملیات واقعی آنها توسط دیگر شرکت‌ها هدایت می‌شود؛ نه تنها با صدها یا هزاران شرکت پیمانکار فرعی و وابسته، بلکه توسط ده‌ها شرکت نسبتاً هم‌تراز که در این جهان اقتصادی جدید، شگفت‌آنکه دوستان و دشمنان یکی هستند هم‌زمان با آنها همکاری و رقابت می‌کنند. (همان، ص ۲۰۶)

شرکت‌های دارای ساختار افقی؛ خود شرکت‌ها نیز ساختار سازمانی‌شان را نیز تغییر داده‌اند تا با شرایط پیش‌بینی‌ناپذیری که تحولات سریع اقتصادی و تکنولوژیک پدید آورده است، سازگار شوند. دگرگونی اصلی را می‌توان به عنوان گذار از دیوانسالاری‌های عمودی به شرکت‌های افقی توصیف کرد. شرکت‌های افقی با هفت گرایش عمده مشخص می‌شوند: سازماندهی حول محور فرایند تولید، نه بر اساس وظایف؛ سلسله‌مراتب ساده؛ مدیریت گروهی؛ سنجش عملکرد بر اساس رضایت مشتری؛ اعطای پاداش‌ها بر اساس عملکرد گروهی؛ به حداکثر رساندن تماس‌ها با فروشندگان و مشتریان؛ اطلاعات، آموزش و بازآموزی کارکنان در همه سطوح. شرکت دارای ساختار افقی یک شبکه پویا و دارای برنامه‌ریزی راهبردی است متشکل از واحدهای خودبرنامه‌ریز و خود راهبر مبتنی بر تمرکززدایی، مشارکت و هماهنگی. (همان، ص ۲۰۸)

ما شاهد زوال شرکت‌های بزرگ قدرتمند نیستیم، اما در واقع نظاره‌گر بحران مدل شرکتی سنتی در خصوص سازماندهی هستیم، مدلی که متکی به ساختار عمودی و مدیریت سلسله‌مراتبی کارآمد است: یعنی نظام «کارکنان و خط تولید» که منطبق با تقسیم‌کار دقیق فنی و اجتماعی درون شرکت است. آنچه که تجربه دو دهه آخر قرن بیستم نشان داده بیانگر بحران مدل سازمان‌های بزرگ دارای ساختار عمودی و کنترل انحصاری چند جانبه بر بازارهاست. شرکت‌های بزرگ به تدریج سعی می‌کنند با تغییر ساختار سازمانی خود، امکان بقایشان را در اقتصاد جدید مهیا سازند.

در اقتصاد جدید، سازمان‌های موفق آنهایی هستند که می‌توانند به نحوی کارآمد به تولید دانش و پردازش اطلاعات

نمی‌آیند، بلکه ریشه در فرهنگ و نهادهای جامعه دارد. هر جامعه‌ای بسته به فرهنگ و ویژگی‌های منحصر به فرد خویش، تن به نوع خاصی از ترتیبات سازمانی می‌دهد. به همین دلیل است که ما شاهد تنوع و گوناگونی سازمان‌های اقتصادی در اطراف و اکناف جهان می‌باشیم. با این همه وقتی که تکنولوژی دامنه فعالیت اقتصادی را گسترده می‌کند و زمانی که سیستم‌های تجاری در مقیاسی جهانی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، شکل‌های سازمانی متفاوت دست به اقتباس و کپی‌برداری از یکدیگر می‌زنند. البته منطق بازار آنچنان به سازمان‌ها، فرهنگ‌ها و نهادهای جامعه پیوند خورده‌اند که پیروی و تبعیت از یک منطق انتزاعی بازار آن‌گونه که اقتصاد نئوکلاسیک سفارش می‌کند، در حکم رفتن به استقبال نابودی است.

در پارادایم جدید، روندهای سازمانی متعلق به دوره صنعتی کارایی خود را از دست داده‌اند. البته دگرگونی‌های بنیادینی که در روندهای سازمانی به وجود آمده، لزوماً پیامد تحول تکنولوژیک نمی‌باشد. به تعبیر کاستلز تحول سازمانی، مستقل از تحول تکنولوژی و به عنوان پاسخی به نیاز همگامی با محیط عملیاتی پیوسته در حال تغییر، رخ داده است. با این حال وقتی تحول تکنولوژیک به وقوع پیوست، امکان تحقق تغییر سازمانی به نحو خارق‌العاده‌ای افزایش یافت. در ادامه به بعضی از این تحولات سازمانی اشاره می‌کنیم:

حرکت از تولید انبوه به تولید انعطاف‌پذیر، نخستین روند تکامل سازمانی است که از دیگر دگرگونی‌ها مشهودتر می‌باشد. مدل تولید انبوه بر اساس بهره‌وری استوار است که از طریق صرفه‌جویی در هزینه‌ها به واسطه تولید در مقیاس کلان و بر مبنای فرایند تولید مکانیزه با استفاده از زنجیره تولید یک محصول استاندارد در شرایط کنترل بازار بزرگ توسط یک شکل سازمانی خاص به دست می‌آید: این شکل سازمانی شامل شرکت بزرگی است که بر پایه اصول یکپارچه شدن عمودی و تقسیم کار نهادینه اجتماعی و فنی سازماندهی شده است. هنگامی که کمیت و کیفیت تقاضا غیرقابل پیش‌بینی شد و بازارها در سراسر جهان متنوع‌تر گردید، در نتیجه مهاران دشوار شد. هم‌چنین هنگامی که آهنگ تحول تکنولوژیک، تجهیزات تولید تک منظوره را از دور خارج کرد، نظام تولید انبوه چنان انعطاف‌ناپذیرتر و پرهزینه‌تر شد که دیگر با ویژگی‌های اقتصاد نوین سازگار نبود. پاسخی موقت برای غلبه بر این انعطاف‌ناپذیری، نظام تولید انعطاف‌پذیر می‌باشد. (کاستلز (الف)، ص ۱۹۷)

شبکه‌سازی بین شرکت‌ها؛ شبکه‌سازی بین شرکت‌ها از

بپردازند، خود را با هندسه متغیر اقتصاد جهانی سازگار کنند، به اندازه‌ای انعطاف‌پذیر باشند که ابزار خود را با همان سرعت تغییر هدف، تغییر دهند و نوآوری کنند، چراکه نوآوری در حال تبدیل شدن به سلاح کلیدی رقابت است.

انهدام خلاق و روح اطلاعات‌گرایی

ماکس وبر در کتاب «اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری» از سودجویی به عنوان روح حاکم بر سرمایه‌داری نام می‌برد. کاستلز به تبعیت از ماکس وبر سعی می‌کند «روح اطلاعات‌گرایی» به عنوان سازمان جدید دنیای شبکه‌ای را بیابد. یعنی آنچه را که وبر در سازمان سرمایه‌داری مشاهده کرد، وی در بنگاه شبکه‌ای یا شکل نوین سازمانی به عنوان ویژگی اقتصاد اطلاعاتی - جهانی به تصویر کشد. به گفته وی شالوده این بنگاه، یک فرهنگ جدید به معنای سنتی نظام ارزش‌ها نیست. چراکه کثرت سوژه‌ها و تنوع شبکه‌ها چنین فرهنگ شبکه‌ای را کنار می‌زند. این فرهنگ مجموعه‌ای از نهادها هم نیست، زیرا توسعه متفاوت بنگاه‌های شبکه‌ای را در مجموعه متفاوتی از محیط‌های نهادی شاهد بوده‌ایم، تا حدی که این محیط‌ها طیف گسترده‌ای از شکل‌های مختلف این بنگاه‌ها را تعیین می‌کنند.

کاستلز در ادامه به وجود یک قانون فرهنگی مشترک در کارکردهای گوناگون بنگاه شبکه‌ای اشاره می‌کند. به عقیده وی این قانون از بسیاری فرهنگ‌ها، ارزش‌ها و پروژه‌ها تشکیل شده است که از اذهان مختلفی عبور می‌کند و مبنای راهبردهای شرکت‌کنندگان مختلف در شبکه‌ها را تشکیل می‌دهد و با همان شتاب اعضای شبکه تغییر کرده و از دگرگونی سازمانی و فرهنگی واحدهای شبکه دنباله‌روی می‌کند. در واقع این یک فرهنگ است، اما فرهنگ پدیده‌های زودگذر، فرهنگ هر تصمیم‌گیری راهبردی چهل تگه‌ای از تجربه‌ها و منافع و نه منشور حقوق و تعهدات. این فرهنگی است چندساحتی و مجازی، مانند تجربه‌هایی عینی که به وسیله رایانه در فضای سبیرنتیک با آرایش دوباره واقعیت ایجاد شده است. این فرهنگ یک خیالی‌بافی نیست، بلکه نیرویی مادی است زیرا مبنای اتخاذ و اجرای تصمیم‌های نیرومند اقتصادی در هر لحظه از زندگی شبکه است، اما چندان دوام نمی‌آورد و به شکل ماده خام موفقیت‌ها و شکست‌های گذشته به درون حافظه رایانه می‌رود. بنگاه شبکه‌ای، زیستن در این فرهنگ مجازی را می‌آموزد. هر گونه تلاش برای شفاف‌کردن جایگاه در این شبکه در قالب موازین فرهنگی در زمان و مکانی معین، شبکه را به کهنگی محکوم می‌کند، زیرا برای هندسه متغیر مورد نیاز اطلاعات‌گرایی،

بیش از اندازه انعطاف‌پذیر خواهد شد. سرانجام کاستلز از فرهنگ «انهدام خلاق» به عنوان «روح اطلاعات‌گرایی» نام می‌برد.

مناسبات اجتماعی در جامعه شبکه‌ای

اشتغال و استخدام

اشتغال و استخدام بوسیله اقتصاد جدید دگرگون می‌شوند. البته اینطور نیست که به دلیل به‌کارگیری تکنولوژی‌های اطلاعاتی جدید، بیکاری توده‌ای در کمین نیروی کار جهانی باشد. در اقتصاد شبکه‌ای یک دگرگونی قطعی در اشتغال و استخدام به وجود می‌آید که مهم‌ترین آنها توسعه کار انعطاف‌پذیر به عنوان شکل مسلط انجام کار می‌باشد. البته در کنار آن ما شاهد کار نیمه وقت، کار موقت، خوداشتغالی، کار قراردادی، کارهای رسمی و غیررسمی نیز خواهیم بود. زاننه شدن بازار کار دستمزدی نیز از دیگر جنبه‌های سازمان کار اقتصاد شبکه‌ای خواهد بود. دگرگونی اصلی در این سازمان کار متعلق به فردی سازی نیروی کار می‌باشد که آن را درست در مقابل تولید جمعی دوره صنعتی قرار می‌دهد.

روند کار در بین شرکت‌ها، مناطق و کشورها در یک تقسیم کار فاصله‌ای^۴ درهم تنیده خواهند بود، جایی که شبکه‌های موقعیت‌ها مهم‌تر از سلسله مراتب مکان جلوه خواهند نمود. نیروی کار دوشقه خواهند شد: نیروی کار خودبرنامه‌ریز^۵ و نیروی کار عمومی^۶. نیروی کار خود برنامه ریز توانایی آن را دارد که خود را با وظایف جدید، روندهای کاری نو، منابع جدید اطلاعات تطبیق دهد. اما نیروی کار عمومی قابل تعویض است و زیستی مشابه با ماشین‌ها و نیروی کار غیرماهر تمام دنیا دارد. (کاستلز (ج)، ص ۹)

مناسبات اجتماعی

تأثیرات این تحولات جهانی بر مناسبات اجتماعی و روابط طبقاتی، عمیق و پیچیده است. پیش از برشمردن این تأثیرات، لازم است بین معانی متفاوت مناسبات طبقاتی تمایز قائل شویم: یک رویکرد بر اساس نظریه لایه‌بندی اجتماعی بر نابرابری اجتماعی از حیث درآمد و جایگاه اجتماعی تأکید می‌ورزد. از این دیدگاه ویژگی سیستم جدید، گرایش به افزایش نابرابری اجتماعی و قطبی شدن جامعه می‌باشد، «مانوئل کاستلز» سه ویژگی برای عمیق شدن فاصله بخش‌های فوقانی و زیرین لایه‌های اجتماعی برمی‌شمرد:

الف - تمایز بنیادین میان نیروی کار خود برنامه‌ریز مولد که بر اصول اقتصادی شبکه‌ای استوار است و نیروی کار عمومی و بی‌ارزش.

ب - فردی شدن نیروی کار که سازمان جمعی آن را سست می‌کند و از این رو ضعیف‌ترین بخش‌های نیروی کار را به حال خود رها می‌کند.

ج - زوال تدریجی دولت رفاه، تحت تأثیر فردی شدن نیروی کار، جهانی شدن اقتصاد و از مشروعیت افتادن دولت و به این ترتیب، برچیدن تورایمنی مردمی که نمی‌توانند شخصاً گلیم خود را از آب بیرون بکشند.

تمام این عوامل باعث حذف نیروی کار قشر عظیمی از لایه‌های زیرین جامعه می‌شود که ناخودآگاه آنان را به سمت ارتکاب جرم جنایت سوق می‌دهد و جامعه جدید را با معضلات جدیدی مواجه می‌سازد.

حذف اجتماعی دومین معنای مناسبات طبقاتی است که کاستلز بدان تاکید می‌کند. شبکه‌های سرمایه، نیروی کار، اطلاعات و بازارها از طریق تکنولوژی، کارکردهای مردم و مناطق ارزشمند را در گوشه و کنار خیابان به یکدیگر پیوند زده‌اند و در عین حال جمعیت‌ها و سرزمین‌هایی را که از لحاظ پویایی سرمایه‌داری جهانی فاقد ارزش و فایده بودند، از شبکه خود بیرون خواهد راند. حذف اجتماعی و زائد بودن اقتصادی بخش‌هایی از جوامع، ناحیه‌هایی از شهرها، مناطق و حتی کل کشورها باعث به وجود آمدن پدیده‌ای خواهد شد که کاستلز از آن به عنوان «جهان چهارم» یاد می‌کند. به عقیده وی در نظام جدید تولید، شمار زیادی از انسان‌ها، هم به عنوان تولیدکننده و هم به عنوان مصرف‌کننده، از نظر منطق سیستم زائد به شمار خواهند آمد. البته نه اینکه بیکاری افزایش خواهد یافت، بلکه همچنان توده کار عمومی (در مقابل نیروی کار خود برنامه‌ریز) در مجموعه متنوعی از مشاغل در حال گردش خواهند بود که به نحو فزاینده‌ای به مشاغل اتفاقی تبدیل می‌شوند و ناپیوستگی زیادی بر آن حاکم است. بنابراین میلیون‌ها نفر پیوسته جذب کار شده و یا بیکار می‌شوند و غالباً در فعالیت‌های غیررسمی و بسیاری از آنان در بخش تولید اقتصاد جنایی وارد می‌شوند. علاوه بر این، از دست دادن رابطه‌ای پایدار با اشتغال، قدرت ضعیف چانه‌زنی بسیاری از کارگران موجب افزایش بحران‌های عمده در زندگی خانوادگی‌شان می‌شود: از دست دادن موقت شغل، بحران‌های شخصی، بیماری، اعتیاد به مواد مخدر و الکل، از دست دادن دارایی، از دست دادن اعتبار. بسیاری از این بحران‌ها به یکدیگر می‌پیوندند و به تعبیر کاستلز مارپیچ نزولی حذف اجتماعی را ایجاد می‌کنند.

وی می‌افزاید: مرز میان حذف اجتماعی و بقای روزانه برای شمار فزاینده‌ای از مردم در همه جوامع هر روزه کم‌رنگ‌تر می‌شود.

مردمی که نمی‌توانند خود را با روز آمدن دائمی مهارت‌ها تطبیق دهند و در رقابت پس می‌افتند، با از دست دادن بخش اعظم تور ایمنی، به‌ویژه نسل‌های جدید دوره پس از دولت رفاهی، خود را برای دور جدید «کوچک‌سازی» آن بخش میانی، که نقطه قوت جوامع پیشرفته سرمایه‌داری در عصر صنعتی بود، مهیا می‌کنند. (کاستلز (ج)، ص ۴۲۶)

کاستلز سومین راه درک مناسبات جدید طبقاتی را به پیروی از سنت مارکس به این متوجه می‌سازد که در روابط جدید چه کسانی تولیدکننده هستند و چه کسانی محصول نیروی کار آنها را تصاحب می‌کنند؟ اگر نوآوری منبع اصلی بهره‌وری، دانش و اطلاعات مواد اصلی فرایند جدید تولید و آموزش، کیفیت کلیدی نیروی کار است، تولیدکنندگان جدید سرمایه‌داری اطلاعاتی آن دسته از تولیدکنندگان دانش و پردازش‌کنندگان اطلاعات هستند که نقش شان برای شرکت، منطقه و اقتصاد ملی ارزشمندترین است. اما نوآوری در خلأ رخ نمی‌دهد، بلکه بخشی از نظامی است که در آن مدیریت سازمان‌ها، پردازش دانش و اطلاعات و تولید کالا و خدمات در هم تنیده است. بر اساس این تعریف، این گروه از تولیدکنندگان اطلاعات گروه بسیار بزرگی از مدیران، متخصصان و تکنیسین‌هایی را در بر می‌گیرد که «کارگر جمعی» را تشکیل می‌دهند، یعنی واحد تولیدکنندگانی که برپایه همکاری میان مجموعه‌ای از کارگران منفرد ایجاد شده است.

کاستلز زوال تدریجی ساختار طبقاتی جامعه صنعتی را نتیجه تقسیم نیروی کار جدید، فردی شدن کار و انتشار سرمایه در مدارهای جریان‌های مالی جهانی می‌داند و معتقد است که در جامعه شبکه‌ای مبارزه طبقاتی جای خود را به طغیان گروه‌های همسود علیه نابرابری خواهند داد. (کاستلز (ج)، ص ۴۲۸)

وی شکاف بنیادین و واقعی عصر اطلاعات را در تجزیه درونی نیروی کار در دو بخش می‌داند: تولیدکنندگان اطلاعاتی و نیروی کار عمومی جایگزین شونده، حذف اجتماعی بخش مهمی از افراد مطرود که ارزش آنها به عنوان کارگر مصرف‌کننده به پایان رسیده و اهمیتشان به عنوان مردم نادیده گرفته شده است و در نهایت در جدایی منطق بازار شبکه‌های جهانی جریان‌های سرمایه از تجربه انسانی زندگی کارگران می‌بیند. (همان)

جامعه شبکه‌ای، آشکال بدیعی از تغییر صورت‌بندی‌ها و مناسبات اجتماعی خلق می‌کند. زیرا برای بیشتر افراد و گروه‌های اجتماعی، جامعه شبکه‌ای بر مبنای جدایی نظام‌مند امر جهانی و امر محلی استوار است. در این شرایط جدید، جوامع مدنی تحلیل می‌روند و از هم می‌گسلند، زیرا دیگر پیوستگی و استمرار میان

منطق اعمال قدرت در شبکه جهانی و منطق ارتباط و باز نمود در جوامع و فرهنگ‌های خاص وجود ندارد. بنابراین، جست‌وجوی معنا فقط در بازسازی هویت‌های دفاعی پیرامون اصول اجتماع اشتراکی مقدور می‌شود. اکثر کنش‌های اجتماعی بر مبنای تضاد میان جریان‌های ناشناخته و هویت‌های منزوی سازمان می‌یابد. کاستلز معتقد است: روابط اجتماعی از جمله روابط پدرسالارانه در جامعه شبکه‌ای با بحران روبه‌رو خواهد شد و باز تعریفی جدید از روابط خانوادگی، روابط زن و مرد، جنسیت و شخصیت به دست داده خواهد شد و اقتدار پدرسالارانه هم به دلایل ساختاری (مرتبط با اقتصاد اطلاعاتی) و هم به دلیل تاثیر جنبش‌های اجتماعی (فمینیسم، مبارزات زنان و آزادی جنسی) در اکثر نقاط جهان به چالش کشیده خواهند شد.

فرهنگ در جامعه شبکه‌ای

همان‌طور که اقتصاد صنعتی صرفاً به استفاده از منابع جدید انرژی برای تولید متکی نیست، به ظهور فرهنگ صنعتی نیز وابسته است که ویژگی آن تقسیم‌کار جدید اجتماعی و فنی است، اقتصاد شبکه و کلاً پارادایم در حال ظهور تکنولوژیک، هم نیازمند و هم ایجادکننده فرهنگ و نهادهای مختص خود می‌باشد. باید توجه داشت که این فرهنگ، یکدست و بدون تفاوت نخواهد بود، بلکه مشخصه توسعه اقتصاد اطلاعاتی - جهانی همانا پدیدار شدن آن در زمینه‌های فرهنگی - ملی بسیار متفاوت خواهد بود: در آمریکای شمالی، در اروپای غربی، در ژاپن، در حلقه چین، در روسیه، در آمریکای لاتین و در گستره آن در سطح سیاره که بر همه کشورها تأثیر می‌گذارد و به ایجاد مبنایی چند فرهنگی منجر می‌شود.

کاستلز در صورت‌بندی خود از جامعه شبکه‌ای دست به جعل واژه «فرهنگ مجاز واقعی» می‌زند. وی در ادامه سعی در توضیح مراد خود از این واژه بیان کند: «در سراسر تاریخ، فرهنگ‌ها را مردمی که مکان و زمان مشترکی داشتند، پدید آورده‌اند. تحت شرایطی که روابط تولید، قدرت و تجربه آن را تعیین کرده و طرح‌های مردم آن را تغییر داده است، مردمی که برای تحمیل ارزش‌ها و هدف‌های خود بر اجتماع با یکدیگر به جنگ می‌پرداختند. به این ترتیب، صورت‌بندی‌های مکانی - زمانی نقشی حیاتی در معنای هر فرهنگ و در تکامل متفاوت آنها داشتند. در پارادایم اطلاعاتی، فرهنگ جدیدی به بُمن کنار گذاشتن مکان‌ها و نابودی زمان به دست فضای جریان‌ها و زمان بی‌زمان پدیدار شده است: فرهنگ مجاز واقعی.»

منظور وی از مجاز واقعی سیستمی است که در آن خود واقعیت (یعنی هستی مادی - نمادین مردم) کاملاً در متنی از تصاویر مجازی و در جهانی واقع نما غرق شده است که در آن چیزهایی که بر روی صفحه ظاهر می‌شوند، فقط تصاویری نیستند که تجربه از طریق آنها منتقل می‌شود، بلکه خود به تجربه تبدیل می‌شوند. در این جهانی خیالی، نمادها تنها استعاره نیستند، بلکه تجربه واقعی را نشان می‌دهند. این پیام‌رسانه‌های الکترونیکی نیست، هر چند که این رسانه‌ها ابزار لاینفک بیان در فرهنگ جدید هستند. بنیان مادی که توانایی مجاز واقعی را برای تسخیر قوه تخیل مردم و سیستم‌های باز نمود تبیین می‌کند، امرار معاش آنها در فضای جریان‌ها و زمان بی‌زمان است. همه بیان‌ها از همه زمان‌ها و همه مکان‌ها در یک اَبَرمتن در هم می‌آمیزند و بسته به منافع فرستنده و روحیه گیرنده، پیوسته در هر زمان و هر مکان آرایش مجدد یافته و منتقل می‌شوند. این مجاز، واقعیت ماست زیرا در چارچوب این سیستم‌های نمادین بی‌زمان و بی‌مکان است که ما مقولات را می‌سازیم و تصاویری را فرامی‌خوانیم که رفتار را شکل می‌دهند، سیاست را ایجاد می‌کنند، رویاها را باور می‌سازند. (همان، ص ۴۳۳)

در این جامعه نوظهور، قلمروی فرهنگی دستخوش تحولات شگرفی می‌شود. در این قلمرو، الگوهای مشابه شبکه‌ای شدن، انعطاف‌پذیری و ارتباطات نمادین زودگذر، حول و حوش یک نظام منسجم رسانه‌ای الکترونیکی، و به‌طور مشخص اینترنت به وجود می‌آید. تجلیات فرهنگی از همه نوع، به‌طور فزاینده‌ای به وسیله این فضای الکترونیکی شکل می‌گیرد. رسانه‌های جدید، رسانه‌هایی یک‌طرفه و غیر متمایز توسط تعداد کانال محدود (که تشکیل‌دهنده رسانه‌های توده‌ای می‌باشند) نخواهند بود. رسانه‌ها به‌طور شگفت‌انگیزی از یکدیگر متمایز خواهند بود و پیغام‌ها و برنامه‌های هدف‌داری را برای بخش‌های متنوع مخاطبان و خلق و خویهای متفاوت می‌فرستند. برقرار کننده ارتباط مابین رسانه‌ای مختلف از جمله تلویزیون‌های شبکه‌ای، تلویزیون‌های کابلی، تلویزیون‌های ماهواره‌ای، ویدئو، رادیو و اینترنت خواهد بود. مجموعه این وسایل با یکدیگر در یک سیستم مولتی مدیا که صدها کانال ارتباطی متعامل را خلق می‌کنند، گرد هم جمع می‌آیند و توده جمعی را مبدل به مخاطبین متعامل می‌کنند. (کاستلز ج)، ص ۱۱) به تعبیر کاستلز ما در دهکده جهانی آن‌گونه که «مک لوهان» بدان اشاره نموده بود، زندگی نمی‌کنیم، بلکه در کلبه‌هایی فراخور هر منطقه زندگی می‌کنیم که در سطحی جهانی تولید و در محدوده محلی توزیع شده‌اند. دهکده «مک

خودکنشگران می‌باشد. ممکن است هویت افراد ناشی از نهادهای مسلط جامعه نیز باشد، اما در این صورت نیز وقتی هویت فرد را به شمار خواهند گرفت که توسط افراد درونی شود و معنای آن را حول این درونی‌سازی بیافرینند.

هویت در دنیای جدید

بسیاری از جوامع انسانی که از یک سوسخت به نظام معرفتی سنتی خویش دل بسته‌اند و از سوی دیگر خود را در تقریر متن این فراگفتن جهانی شدن، بدون نقش یافته‌اند، براساس یک عادت مألوف، چنین پدیده‌هایی را به مثابه یک تهدید نسبت به امنیت «هستی‌شناختی» خویش تعریف و تصویر می‌کنند. طبعاً امنیت هستی‌شناختی، نشان از یک نیاز فردی دارد: نیاز به اطمینان از تداوم هویت خود و دوام محیط‌های اجتماعی و مادی کنش در اطراف خود. با طلیعه «جهانی شدن» نظم اجتماعی و محیطی جامعه، مواجه با تغییر و تحولات ژرف و گسترده‌ای شده و آشنایی‌های عادی شده مردم، مورد حمله متغیرهای ناشناخته بسیاری قرار گرفته است، دنیای جدید، در فرایند هویت‌سازی «فرد» را جایگزین «دولت» کرده و مراجع اجتماعی را متعدد و متنوع نموده است، هویت‌سازی سنتی را دشوار ساخته و تداوم «زمان» را از آن ستانده، «وحدت» سوژه را مخدوش کرده و احساسی از موقتی و متغیر بودن را بر ذهن انسان چیره گردانیده است. تردید و عدم قطعیت را به همه حوزه‌های زندگی فرهنگی و حتی حوزه شناخت علمی رسوخ داده و ترس و ناامنی فراگیری را به ارمان آورده است. قلمرو روابط زندگی اجتماعی را گسترش داده و دنیای اجتماعی افراد را بسیار بزرگ‌تر از گذشته ساخته و احساس کنترل ناپذیرتر شدن چنین دنیایی را در ضمیر تک‌تک آنان زنده کرده است. تبدیل، تغییرپذیری و سرعت به مهم‌ترین عوامل ویژگی‌بخش زندگی اجتماعی مدرن تبدیل شده و آثمی و آشفتگی اجتماعی را به سطحی فراتر از دوره صنعتی برده است. اصحاب هویت‌های شفاف و مواضع سدید و مستحکم را با هویت‌های کدر و موزائیکی و مواضع اختلاطی روبه‌رو کرده و قدیسان و پاک‌نهادان جاودانه و قدسی را به مرز فروپاشی حریم‌ها کشانده است. مریدان مرجع واحد و مطلق را به دنیای تکثر مرجع‌های اجتماعی برده و ساکنان دنیای محدود و ثابت و شفاف را با «دنیای دارای دگرگونی گیج‌کننده»، «جهان سیال، نفوذپذیر و غیرمشخص»، «دنیای عدم قطعیت و ابهام»، «عصر احتمال و تصادف»، «دنیایی فاقد حد و مرز»، «دنیایی بزرگ و غیر قابل کنترل»، «دنیای تضادها، ابهامات و پیچیدگی‌ها» آشنا ساخته است و این همه، یعنی تهدید

لوهان «دنیای ارتباط یکسویه بود، نه ارتباط متقابل. جهان وی امتداد منطق صنعتی و تولید انبوه در قلمروی نهادها بود و هنوز نیز هست، ولی به نظر کاستلز این جهان به رغم نبوغ «مک لوهان» چندان توفیقی در بیان فرهنگ عصر اطلاعات ندارد. (کاستلز (الف)، ص ۳۹۷)

در این نظام جدید به دلیل فراگیر بودن و انعطاف‌پذیری این سیستم مبادله نمادین، اغلب تجلیات فرهنگی حضور خواهند داشت و در خلق آنچه که کاستلز از آن به عنوان فرهنگ مجاز واقعی نام می‌برد، سهم می‌شوند. محیط‌های نمادین ما به وسیله این فرامتن‌های انعطاف‌پذیر و فراگیر که هرروزه با آن سروکار خواهیم داشت، خلق می‌شود. مجاز بودن این متن در حقیقت بُعد اساسی واقعیت ما خواهد بود.

به عقیده وی، نبردهای فرهنگی، نبردهای قدرت در عصر اطلاعات هستند. این نبردها عمدتاً در رسانه‌ها و یا از طریق آنها صورت می‌گیرد، اما تاکید می‌کند رسانه‌ها صاحب قدرت نیستند. قدرت، به مثابه توانایی تحمیل رفتار، در شبکه‌های مبادله اطلاعات و به‌کارگیری ماهرانه نمادها نهفته است که کنشگران اجتماعی، نهادها و جنبش‌های فرهنگی را از طریق نمادها، سخنگویان و تقویت‌کنندگان فکری به هم مرتبط می‌سازد.

هویت در جامعه شبکه‌ای

هویت

هویت سرچشمه معنا و تجربه برای افراد یک جامعه می‌باشد. همان‌طور که «کالهن» می‌نویسد، هیچ مردم بی‌نامی را نمی‌شناسیم و هیچ زبان و فرهنگی را سراغ نداریم که میان خود و دیگری، ما و آنها تمایزی برقرار نسازد. در حقیقت شناسایی خویشتن هر فرد در یک پروسه طولانی مدت با تمایزیابی از دیگران شکل می‌گیرد. قومیت ما و قومیت آنها، دین ما و دین آنها، سرزمین ما و سرزمین آنها و... کاستلز هویت را فرایند معناسازی براساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی که بر منابع معنایی دیگر اولویت داده می‌شود، تعریف کرده است. (کاستلز (ب)، ۱۳۸۰: ۲۲) ایرانی، ترک، مسلمان، سفیدپوست همه و همه گونه‌هایی از هویت ما را شکل می‌دهند که بعضاً باهم در تعارضند اما در کنار هم زیست می‌کنند.

البته باید به تمایز هویت از نقش اجتماعی نیز توجه نمود. نقش‌های اجتماعی (چون کارگر، سوسیالیست، عضو اتحادیه، معتاد) بر اساس هنجارهایی تعریف می‌شوند که توسط نهادها و سازمان‌های اجتماعی ساخته می‌شوند. اما هویت منبع معنا برای

در واقع وقتی که جهان بزرگ‌تر از آن می‌شود که بتوان آن را کنترل کرد، کنشگران اجتماعی در صدد برمی‌آیند تا دوباره جهان را به حد و اندازه قابل دسترس خود تکه تکه کنند. وقتی شبکه‌ها، زمان و مکان را محو می‌سازند، مردم چاره‌ای نخواهند داشت که خود را به جاهایی متصل کنند و حافظه تاریخی خود را به یاری بخوانند. این واکنش‌های تدافعی از طریق برساختن نمادهای فرهنگی جدید از دل مواد و مصالح تاریخی، تبدیل به منابع جدید هویت و معنا می‌شوند.

جماعت‌های فرهنگی پدیدار شده، منجر به بسته شدن مرزهای جماعت می‌شود و بر خلاف جوامع مدنی تمایز یافته و متکثر، جماعت‌های فرهنگی تمایز یابی درونی ناچیزی دارند. در واقع نیرو و توانایی آنها در تامین پناهگاه، تسلی و آرامش، قطعیت و اطمینان و حمایت، دقیقاً ناشی از خصوصیت جماعت‌گرایانه آنها و از مسئولیت جمعی آنهاست که برنامه‌های فردی را حذف می‌کند. به عقیده کاستلز این امکان وجود دارد که از دل این جماعت‌های فرهنگی، کارگزاران جمعی تغییر اجتماعی سر بر آورند و با استفاده از مواد و مصالح فرهنگی قابل دسترسی، هویت جدیدی سازند که موقعیت آنان را در جامعه از نو تعریف کرده و به آنان توانایی عرضه‌اندازم در برابر سلطه منافع جریان‌های جهانی سرمایه، قدرت و اطلاعات اعطاء نماید.

به‌طور خلاصه این‌طور می‌توان گفت که چالش‌های اجتماعی علیه الگوهای سلطه در جامعه شبکه‌ای عموماً شکل ساخت هویت‌های مستقل به خود می‌گیرد. این هویت‌ها با اصول سامانگر جامعه شبکه‌ای بیگانه‌اند. آنها وجود، باورها و میراث‌های خود را در مقابل پرستش تکنولوژی، قدرت جریان‌ها و منطق بازار قرار می‌دهند. ویژگی جنبش‌های اجتماعی و پروژه‌های فرهنگی‌ای که پیرامون هویتها در عصر اطلاعات ساخته شده‌اند، آن است که این هویت‌ها از درون نهادهای جامعه مدنی سر بر نمی‌آورند. در عصر اطلاعات، منطق متداول شبکه‌های جهانی مسلط چندان فراگیر و با نفوذ است که تنها راه بیرون آمدن از زیر سلطه آنها بیرثن رفتن از شبکه‌ها و بازسازی معنی بر اساس نظامی از ارزش‌ها و باورهای کاملاً متمایز است. (کاستلز ج)، ص ۴۳۴)

کاستلز مشکل بنیادین فرایندهای تغییر اجتماعی را که جامعه شبکه‌ای خود را مواجه با آن خواهد دید، آن می‌داند که این فرایندهای اجتماعی عمدتاً با نهادها و ارزش‌های جامعه بیگانه‌اند و ممکن است به جای بازسازی جامعه، آن را دچار پراکندگی کنند. در جامعه جدید به جای نهادهای دگرگون شده، انجمن‌های محلی گوناگون خواهیم داشت. به جای طبقات اجتماعی شاهد

«امنیت هستی شناختی» انسان‌های دنیای جدید.

«گیدنز» درباره فرایند هویت‌سازی در «مدرنیته اخیر» معتقد است که هر قدر سنت پایه‌های خود را از دست می‌دهد و هر چه زندگی روزانه بیشتر بر حسب تعامل دیالکتیکی محلی و جهانی بازساخته می‌شود، افراد بیشتر مجبور می‌شوند از میان مجموعه متنوعی از سبک‌های زندگی، سبک خاصی را برگزینند. اما در جامعه شبکه‌ای پیش‌رو، جریان هویت‌یابی به چه نحو خواهد بود؟ کاستلز معتقد است: در عصر اطلاعات، دولت مدرن زیر تاراج شبکه‌های جهانی ثروت، قدرت و اطلاعات، قسمت اعظم حاکمیت و استقلال خود را از کف خواهد داد و با افول دولت رفاه، میثاق تاریخی سرمایه و کار و دولت برهم زده شده و بسیاری از سرپناه‌های تامین اجتماعی از میان خواهد رفت و نهضت‌های کارگری با بین‌المللی شدن تولید و منابع مالی، از هم گسیخته و کلیساهای عمده که شکلی از دین دنیوی شده‌ای را دنبال می‌کنند و به دولت و بازار وابسته است، قسمت اعظم توانایی‌های خود را در ترغیب رفتارهای مردم از دست خواهند داد. در نتیجه در چنین جامعه‌ای، آن نوع هویتی که توسط نهادهای غالب جامعه و به منظور گسترش سلطه‌شان بر کنشگران اجتماعی ایجاد می‌شود، کاملاً خشکیده می‌شود و زوال هویت‌های مشترک را که مترادف با اضمحلال جامعه به عنوان نظام معنادار اجتماعی خواهد بود، به همراه خواهد داشت.

برای آن دسته از کنشگران اجتماعی که از فردی شدن هویت ناشی از زندگی در شبکه‌های جهانی قدرت و ثروت طرد شده‌اند یا در برابر آن مقاومت کرده‌اند، اصلی‌ترین جایگزین برساختن معنا، جماعت‌های فرهنگی استوار بر بنیادهای دینی، ملی و یا منطقه‌ای می‌باشد. این جماعت‌های فرهنگی دارای ویژگی‌های خاصی نیز خواهند بود، از جمله اینکه به مثابه ملجاء و پناهگاهی برای افراد تحت پوشش خود در مقابل روند رو به رشد جهانی شدن عمل خواهند کرد. در عین حال جماعت‌های مذکور حول محور مجموعه معینی از ارزش‌ها، سازمان یافته‌اند که به عنوان منبع الهامات هویت‌بخش برای اعضا به شمار می‌روند. به عقیده کاستلز این جماعت‌ها به ندرت موفق می‌شوند که با یکدیگر مرتبط شوند، چرا که دلیل وجودی‌شان، تعریفی جزئی از «خودی» و «غیر خودی» می‌باشد.

شهروندان جهان، شامل افرادی هویتی می‌شوند که هر چه بیشتر از حق انتخاب سیاسی و فرهنگی و اقتصادی محروم می‌شوند، دست به مقاومت خواهند زد و بیشتر جذب این‌گونه جماعت‌های هویت‌بخش می‌شوند.

ظهور قبيله‌ها خواهيم بود و به‌جای تعامل متعارض میان کارکردهای فضای جریان‌ها و معنای فضای مکان‌ها، شاهد سنگر گرفتن نخبگان جهانی مسلط در کاخ‌های غیرمادی خواهيم بود که از شبکه‌های ارتباطی و جریان‌های اطلاعات ساخته شده‌اند. (همان، ص ۴۳۵)

سیاست در جامعه شبکه‌ای

رشد ارتباطات در فضای یک فرامتن الکترونیکی منعطف و متعامل تأثیرات بنیادینی بر روی سیاست می‌گذارد. در کلیه کشورهای، رسانه‌ها، تشکیل‌دهنده اتمسفر دنیای سیاست می‌باشند. طبعاً درصد زیادی از مردم از طریق اطلاعاتی که از طریق رسانه‌ها مخصوصاً رادیو و تلویزیون می‌گیرند، عقاید سیاسی‌شان را شکل می‌دهند و رفتارهایشان را بر آن اساس بنا می‌کنند.

در محیط شبکه، خط و مرزهای ملی جایی ندارند و تمامی افراد چون گره‌ای در میان بی‌شمار گره شبکه به‌شمار می‌آیند. مخدوش شدن مرزهای ملی موجب مغشوش شدن تعریف شهروندی می‌شود. دموکراسی که بر اساس رأی برابر شهروندان تعریف می‌شود، در جایی که مفهوم شهروندی در هاله‌ای از ابهام است، با مشکلات و دست‌اندازهای متعددی روبه‌رو می‌شود. ناتوانی روبه‌رشد دولت در کنترل جریان‌های سرمایه و ایجاد تأمین اجتماعی، اهمیت و موضوعیت دولت را برای شهروندان عادی از میان می‌برد. با عجز شدن اقتصادهای ملی در یک شبکه بر قدرت جهانی، نقش دولت‌ها در انجام تصمیم‌گیری‌های کلان اقتصادی و پیشبرد برنامه‌های توسعه کم‌رنگ‌تر از همیشه می‌شود. با فردی شدن نیروی کار و رواج کارهای موقت و پاره‌وقت، و نحیف شدن جنبش‌های کارگری، احزابی که حامی طبقه کارگر بودند به انتهای مسیر خود می‌رسند. این وضعیت فقط برای احزاب کارگر در نقاط مختلف جهان روی نمی‌دهد، بلکه گریبان احزاب دیگر را نیز خواهد گرفت. تعریف حزب از طریق نمایندگان و حافظان منافع طبقه‌ای خاص از جامعه، چالش برانگیز می‌شود، چراکه تقدیر طبقات مختلف جامعه در شبکه‌ای جهانی و توسط جریان‌ها و شبکه‌های سرمایه و اطلاعات رقم زده می‌شود تا نمایندگانی که به طور دموکراتیک مثلاً در شهری کوچک در دامنه رشته‌کوه‌های آلپ به قدرت رسیده‌اند. شاید دموکراسی هیچ‌گاه این‌گونه قوت و مشروعیت خود را از دست نداده باشد.

کاستلز سه دلیل برای بحران دموکراسی در جامعه شبکه‌ای بر می‌شمرد: «اول آنکه [دولت ملی که تعیین‌کننده حوزه، رویه‌ها و

مفهوم شهروندی است، قسمت اعظم حاکمیت مستقل خود را از دست داده است، چراکه پویش‌های امواج جهانی و شبکه‌های فراسازمانی ثروت، اطلاعات و قدرت آن را تضعیف می‌کنند. به‌خصوص ناتوانی دولت در عمل به تعهدات خود در مقام دولت رفاه، که به‌واسطه ادغام تولید و مصرف در نظام‌های وابستگی متقابل جهانی و فرایندهای بازسازی نظام سرمایه‌داری پیش می‌آید، در ایجاد بحران مشروعیت برای دولت ملی نقش حیاتی دارد. در واقع دولت رفاه، در صورت مختلف خود، بسته به تاریخ هر جامعه، منبع مهمی برای مشروعیت سیاسی در بازسازی نهادهای حکومتی پس از رکود اقتصادی دهه ۱۹۳۰م. و جنگ جهانی دوم بود. نفی اقتصاد کینزی و افول نهضت‌های کارگری شاید به زیرآمدن دولت ملی مقتدر را به دلیل ضعف مشروعیت آن تسریع کند.

[دوم آنکه] بازسازی معنای سیاسی بر اساس هویت‌های خاص مفهوم شهروندی را به‌گونه‌ای بنیادین به چالش می‌خواند. دولت تنها می‌تواند منبع مشروعیت خود را تعویض کند و به‌جای اخذ مشروعیت از احراز نمایندگی اراده مردم و تأمین رفاه آنها، از ادعای هویت جمعی و همسان‌پنداری خود با یک جماعت و طرد ارزش‌های دیگر و هویت‌های اقلیت‌های دیگر، بهره‌گیرد. در واقع منبع مشروعیت بنیادگرا و دولت‌های قومی، منطقه‌ای و دینی که به نظر می‌رسد از دل بحران‌های مشروعیت سیاسی فعلی برخاسته‌اند، همین است. من معتقدم آنها نمی‌توانند دموکراسی را حفظ کنند (منظور، لیبرال دموکراسی است) زیرا اصول نمایندگی این دو نظام (شهروندی ملی، هویت منفرد) در تناقض هستند.

«ما باید بحران اعتماد و اعتبار سیاسی را نیز که مبتنی بر رقابت آزاد احزاب سیاسی است به بحران مشروعیت دولت ملی بیفزاییم. نظام حزبی، با گرفتار آمدن در عرصه رسانه‌ها، فروکاسته شدن به رهبری شخصیت‌ها، وابستگی به دخل و تصرف‌های پیچیده تکنولوژیک، ناگزیر بودن از اتکا به پول‌های غیر قانونی و درگیر شدن در سیاست جنجال‌سازی، جاذبه و قابلیت اعتماد خود را از دست داده است و در عمل چیزی نیست جز بازمانده بوروکراتیکی که اعتماد عمومی از آن سلب شده است.» (کاستلز (ب)، ص ۴۱۰)

کاستلز ادامه روند فعلی نظام حزبی را در جامعه شبکه‌ای منسوخ می‌داند و اضافه می‌کند: «شرایط تکنولوژیک، نمادین و فرهنگی جدید، سیاست دموکراتیک نظام حزبی فعلی را کهنه و منسوخ گردانیده است. هم‌چنین دستگاه فعلی، سیاست رقابتی را به عنوان ساز و کار مناسب و کافی برای نمایندگی سیاسی در جامعه

دگرگونی اصلی مربوط می‌شود به بحران دولت - ملت به مثابه یک هویت مستقل و بحران دموکراسی سیاسی مربوط به آن، به گونه‌ای که در دو قرن گذشته بر ساخته شده است. از آنجا که دستورات دولت را نمی‌توان تمام و کمال اجرا کرد و از آنجا که به برخی از وعده و وعیدهای اساسی آن که در دولت رفاهی ریشه دارد، نمی‌توان جامه عمل پوشاند، مشروعیت دولت هر دو مورد چند و چون قرار می‌گیرد. از آنجا که دموکراسی متکی به نمایندگی عامه مردم بر تصور یک پیکره مستقل استوار است، در هم ریختن مرزهای استقلال به عدم قطعیت در فرایند نمایندگی اراده مردم می‌انجامد. جهانی شدن سرمایه، چندسویگی نهادهای قدرت و تمرکززدایی از اقتدار به نفع دولت‌های منطقه‌ای و محلی باعث ایجاد یک هندسه جدید قدرت می‌شود که شاید خود به ایجاد شکل جدیدی از دولت، یعنی دولت شبکه‌ای منجر شود. (همان)

جامعه شبکه‌ای و حوزه عمومی

ابداع «حوزه عمومی» از کارهای بحث‌انگیز «یورگن هابرماس» در توصیف جامعه بورژوازی به شمار می‌رود. وی این‌گونه استدلال می‌کند که گسترش سرمایه‌داری، عمدتاً در انگلستان قرن هجده و نوزده، امکان ظهور حوزه عمومی را فراهم نمود که بعدها از میانه قرن بیستم روبه زوال گذاشت. حوزه عمومی، حتی در صورتی که از بودجه دولتی نیز استفاده می‌کرده عرصه‌ای مستقل از حکومت تلقی می‌شد که در آن مباحثات عقلانی (یعنی بحث و گفت‌وگوهایی که مغرضانه، تغییر قیافه داده یا دستکاری شده نباشد) در می‌گیرد و شهروندان نیز با ورود به آن در مباحث مطرحه شرکت می‌نمودند. به این ترتیب افکار عمومی در حوزه عمومی شکل می‌گرفت.

هابرماس چنین استدلال می‌کند که حوزه عمومی به خاطر ویژگی‌های کلیدی جامعه در حال گسترش سرمایه‌داری در انگلستان قرن هجدهم ظهور کرد. بازرگانان سرمایه‌دار، به طرز اساسی آنقدر ثروتمند شده بودند که برای استقلال از کلیسا و دولت مبارزه کنند. حیات عمومی در گذشته تحت تسلط روحانیون و دربار بود که در آنجا نمایش رفتاری که روابط فتودالی را محترم می‌شمرد امری رایج بود، اما رشد ثروت سرمایه‌داران پایه این تفوق را سست نمود. این امر هنگامی اتفاق افتاد که سرمایه‌داران از جهان «فرهنگ و ادب» یعنی تئاتر، هنر، قهوه‌خانه، رمان و نقد حمایت کردند و از آن طریق وابستگی به اربابان را تقلیل دادند و تاسیس حوزه‌ای را که متعهد به نقد و مجزای از قدرت‌های سنتی بود،

شبکه‌ای، از دور خارج کرده است. مردم این را می‌دانند و احساس می‌کنند، اما بنا به حافظه جمعی خود این را نیز می‌دانند که مانع شدن از دسترسی خودکامگان به عرصه در حال اضمحلال سیاست دموکراتیک تا چه پایه اهمیت دارد. شهروندان هنوز هم شهروند هستند، اما در این باره اطمینان ندارند که شهروندکدام شهر و شهر چه کسانی هستند.» (همان، ص ۴۱۷)

البته کاستلز با اشاره به سه جریان در حال رشد، که اهمیت به سزایی در آینده سیاست جامعه شبکه‌ای خواهند داشت، سعی در بازسازی دموکراسی می‌نماید. یکی بازآفرینی دولت‌های محلی است که در حال رونق گرفتن است. هر چند این رویداد به چندپاره شدن دولت ملی می‌انجامد، ولی چنانچه به ابزارهای الکترونیک جهت وسعت بخشیدن به مشارکت شهروندان مجهز شود، منجر به تقویت مشارکت در حکومت محلی می‌شود.

جریان دیگری که در آینده سیاست جامعه شبکه‌ای مؤثر خواهد بود، فرصتی است که ارتباطات الکترونیکی برای تقویت مشارکت سیاسی و ارتباط افقی میان شهروندان پدید آورده است. در واقع دسترسی مستقیم و همزمان به اطلاعات و ارتباطات رایانه‌ای باعث تسهیل انتشار و اصلاح اطلاعات می‌شود و امکاناتی برای تعامل و مباحثه در عرصه‌ای خودمختار و الکترونیک عرضه می‌دارد که از کنترل رسانه‌ها خارج است.

توسعه سیاست نمادین و بسیج سیاسی در نهضت‌های غیرسیاسی چه به صورت الکترونیکی و چه به صورت دیگر، سومین جریان از فرایند بازسازی دموکراسی در جامعه شبکه‌ای است. نهضت‌های بشر دوستانه‌ای که از سوی نهادهایی مثل عفو بین‌الملل، صلح سبز، آکسفام و غیره حمایت می‌شوند و هزاران هزار گروه فعال محلی و منطقه‌ای و سازمان‌های غیردولتی در سراسر جهان، نیرومندترین عامل بسیج در سیاست اطلاعاتی هستند. این تحرکات و بسیج شدن‌ها حول مسائلی شکل می‌گیرند که از اجماع و وفاق گسترده‌ای برخوردارند و ضرورتاً به این یا آن حزب سیاسی ربطی ندارند. اکثر این بسیج‌ها چیزی بین نهضت اجتماعی و کنش سیاسی هستند، زیرا آنها خود را بسته به شهروندان می‌دانند و از مردم می‌خواهند که بر نهادهای عمومی یا شرکت‌های خصوصی فشار آورند تا بر موضوع به خصوصی که هدف بسیج است، تأثیرگذار باشند. در نهایت هدف آنها تأثیرگذاری بر فرآیند سیاسی است، یعنی تأثیرگذاری بر مدیریت جامعه از طریق نمایندگان جامعه.» (همان، ص ۴۲۰)

روابط قدرت و فرایندهای اجتماعی نیز در حال دگرگونی است.

تشویق نمودند. نتیجه چنین تحولاتی، شکل‌گیری «حوزه عمومی بورژوازی» تا نیمه قرن نوزدهم بود، با ویژگی‌هایی چون: بحث آزاد، موشکافی نقادانه، گزارش کامل از وقایع و...

اطلاعات، هسته مرکزی این حوزه عمومی به شمار می‌رود. با این پیش فرض که افراد فعال در داخل این حوزه با استدلالی صریح مواضع خود را روشن سازند و امکان آن باشد که این استدلالات در دسترس عموم وسیع تری قرار گیرد. شاید بنیادی ترین شکل آن، یعنی مذاکرات مجلس و انتشار کلمه به کلمه سخنرانی‌ها در روزنامه هانزارد (تجربه تاریخی که در انگلستان روی داد) بیانگر جنبه مهمی از حوزه عمومی باشد. اگرچه به وضوح، رسانه‌های ارتباطی و دیگر نهادهای اطلاعاتی مانند کتابخانه‌ها و آمارهای دولتی را می‌توان در نقش یاری‌دهندگانی برای عملکرد مؤثر آن در نظر گرفت.

به عقیده هابرماس سرمایه‌داری اولیه به مقاومت در برابر دولت تثبیت یافته وادار می‌شد، اما به مرور این کفه رقابت به نفع مالکیت خصوصی سنگینی کرد و همچنان که قدرت و نفوذ سرمایه‌داری بیشتری شد، شور و شوق او از تقاضای اصلاحات در دولت تثبیت یافته به سوی نظارت دولتی و استفاده از این نظارت برای پیش بردن هدف‌هایش، تغییر مسیر داد. خلاصه دولت سرمایه‌دار چنین موجودی شد، هواداران آن به طور روزافزون به نقش تبلیغاتی و جنجالی سابق خود حمله ور شدند و از دولت که حالا تحت تسلط سرمایه بود، برای پیش بردن اهداف خود استفاده می‌کردند. نتیجه گسترش مدیریت خصوصی نمایندگان مجلس، کارهای مالی و تجاری احزاب سیاسی و گروه‌های متخصصان و اعمال فشار نظام یافته بر مجلس و افکار عمومی از سوی منافع سازمان یافته، تقلیل خودمختاری حوزه عمومی بود.

به عقیده هابرماس تقویت روابط عمومی و فرهنگ اعمال فشار به خصوص در خلال قرن بیستم باعث به وجود آمدن نسخه تقلبی از حوزه عمومی شد که نهایتاً به «بازفتووالی کردن» جامعه انجامید. منظور وی از باز فتووالی شدن شیوه‌هایی است که طی آن امور عمومی بیش از آنکه حوزه رقابت و جر و بحث بین سیاست‌ها و نگرش‌های متفاوت باشند، تبدیل به موقعیت‌هایی برای نمایش قدرت‌های موجود (در رفتارهای قابل مقایسه با دربار قرون وسطی) می‌شود. در این جامعه باز فتووالی شده، رسانه‌ها به شکلی روزافزون تبدیل به بازوهای منافع سرمایه‌داری می‌شوند و عملکردشان در جهت ایفای نقش شکل‌دهنده به افکار عمومی تغییر می‌کند.

شرح هابرماس از حوزه عمومی به جای مانده این است:

سرمایه‌داری پیروز گشته است، ظرفیت تفکر انتقادی به حداقل رسیده، فضایی واقعی برای حوزه‌ای عمومی در عرصه مجتمعاتی فراملی رسانه‌ای و فرهنگ فراگیر تبلیغات وجود ندارد. تا آنجا که به اطلاعات مربوط می‌شود، دغدغه عمده شرکت‌های ارتباطی، بازار است یعنی اینکه تولید آنها وقف نیل به هدف ایجاد حداکثر درآمد تبلیغاتی و پشتیبانی از دادوستد سرمایه‌داری می‌شود و دیگر آنکه حیات سیاسی نیز به نمایشی پرزرق و برق در مقابل مشتریان فریب‌خورده مبدل می‌گردد. (وبستر ۱۳۸۰، ص ۱۸۲)

شاید تحول بزرگی که در عرصه ارتباطات همراه بوده است بتواند دست به بازسازی حوزه عمومی از دست رفته هابرماس بزند. ارتباطات (مکتوب، شفاهی و دیداری - شنیداری) در جامعه شبکه‌ای با هم و به صورت یکپارچه عمل می‌کنند. شاهراه‌های اطلاعاتی یکپارچگی بالقوه متن، تصویر و صدا در یک نظام، از چندین نقطه و در زمان دلخواه - زمان واقعی یا با تأخیر و در شبکه‌ای جهانی و آزاد و قابل دسترس با یکدیگر تعامل دارند و همین ویژگی سبب شده است که ماهیت ارتباطات دچار دگرگونی‌های بنیادین شود.

در جامعه شبکه‌ای، مخاطبان و مصرف‌کنندگان اطلاعات صرفاً گیرندگان منفعل پیام نیستند، بلکه کنش‌گرانی به حساب می‌آیند که ارتباط متقابل برقرار می‌کنند. از این رو، شاید رسانه‌های نوین را دیگر نتوان به مفهوم سنتی کلمه، رسانه‌های همگانی دانست که پیام‌های محدودی را برای انبوهی از مخاطبان متجانس پخش می‌کنند و در واقع، به دلیل تعدد پیام‌ها و منابع انتشار آنها، مخاطبان از قدرت انتخاب بیشتری برخوردار شده‌اند، به این سبب در فرایند جهانی شدن و در دهکده جهانی، می‌توان این واقعیت را نیز پذیرفت که هر کس می‌تواند کلبه‌هایی فراخور حال هر منطقه و محل داشته باشد. به عبارتی دیگر، جامعه شبکه‌ای خانه الکترونی و فردگرایی را تقویت کرده است، از محیط امن خانه، فرد با سراسر جهان ارتباط برقرار می‌کند.

مؤخره

البته هر چند پیش‌بینی روابط و سازوکارهای حاکم بر جامعه جدید، کار دشواری است ولی پیشاپیش می‌توان نقاط مثبت و عیان تر آن را مشاهده کرد و پیش‌بینی ما را آسان‌تر کند. در انتها می‌توان گفت که در دنیای جدید:

۱. به واسطه فناوری بسیار پیشرفته و کارآمد ارتباطی و جدایی فضا و زمان از مکان، این امکان فراهم می‌شود که زندگی اجتماعی در فضایی بسیار گسترده شکل بگیرد و توانایی مکان در محدود و

دولت و در سطحی که تا به حال غیر قابل تصور بود دارای ارتباط بین‌المللی شوند. هم‌اکنون، اقدام جمعی که مرزها را پشت سر می‌گذارد مصادیق تازه‌ای پیدا کرده است و به خوبی معلوم است که سازمان‌های غیردولتی و گروه‌های ذی‌نفع ریشه‌دار خواهند توانست حتی در حالی که مرزها توسط دیکتاتورها نگهبانی می‌شود از مرزها عبور کنند.

«کارل یاسپرس» در توصیف این دنیای جدید گفته است: «ما در آستانه تحول تاریخی بزرگی قرار داریم. دیگر برون وجود ندارد. جهان به هم نزدیک شده است. یک زمین واحد داریم. در این فضا تهدیدات و فرصت‌های تازه رویدن گرفته است. تمامی مسائل ضروری ما صبغه جهانی دارد. موقعیت فعلی ما، بشری است.»

پانوشته‌ها:

۱. این کلمات به معنی نگاه ستایشگرانه به تکنولوژی و فناوری اطلاعات نیست. بیشتر از این عبارات باید روح تحول مدرن آخرین فناوری را مورد تأمل قرار داد، که چه بسا علی‌رغم گسترش رفاه و راحتی بخشی از مردمان جهان، خطراتی را نیز به دنبال خود به وجود آورده است.
۲. فرهنگ مجازی واقعی بنا برشاهد همان فرهنگ on line عصر اینترنت و رسانه‌های الکترونیک است.

3. Intangible.
4. spatial division of labor.
5. self-programmable labor.
6. generic labor.
7. hypertext.

منابع:

۱. کاستلز، مانوئل (الف)، ظهور جامعه‌شبهه‌ای، ترجمه علیقیان و خاکباز، تهران: طرح نو، (۱۳۸۰).
۲. کاستلز، مانوئل (ب)، قدرت هویت، ترجمه چاووشیان، تهران: طرح نو، (۱۳۸۰).
۳. کاستلز، مانوئل (ج)، پایان هزاره، ترجمه علیقیان و خاکباز، تهران: طرح نو، (۱۳۸۰).
۴. هلد، مک‌گرو، پراتون، گولدت (۱۳۸۱)؛ جهانی شدن و تحولات جهانی، ترجمه مرادعلی صدوقی، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری.
۵. وبستر، فرانک، نظریه‌های جامعه‌اطلاعاتی، ترجمه مهدی داودی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، (۱۳۸۰).

6. <http://www.kk.org/newrules/newrules-intro.html>

7. <http://dessewffyibor.szoc.elte.hu/it/netsoc.html>

8. Castells, Manuel(d), Materials For An Exploratory Theory Of The Network Society.

9. Mackay, Hugh .investigating the information society,open university,ROUTLEDGE.

مقید ساختن روابط اجتماعی و بنابراین، گستره زندگی اجتماعی بسیار کاهش یابد. به بیان دیگر، فرایند جهانی شدن با متحول ساختن فضا و زمان، در واقع زندگی اجتماعی را متحول می‌سازد.

۲. در چنین دنیایی بدون «مرز»، امکان گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و گفت‌وگوها بیشتر تر فراهم شده و اجزا و عناصر مختلف فرهنگی، به صورتی گریزناپذیر، با هم برخورد می‌کنند و در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. دنیاها بسته، باز می‌شوند.

۳. به‌رغم دشوار شدن فرایند هویت‌سازی، بستری برای تکثر و خاص‌گرایی فرهنگی و شکل‌گیری هویت‌های محلی فراهم می‌شود.

۴. روند جهانی شدن و ادغام اقتصادی، کشورها را وادار به همکاری گسترده‌ای نموده و وابستگی اقتصادی بین‌الملتها افزایش یافته است. نتیجه چنین وضعیتی آن است که برای به دست آوردن نیروی انسانی تولیدکننده و سرزمین‌های حاصلخیز یا منابع مهم اقتصادی همانند گذشته جنگی صورت نخواهد گرفت. لذا پتانسیل صلح افزایش چشم‌گیری پیدا کرده است.

۵. با توجه به این‌که تکنولوژی‌های جدید و پیشرفته عمدتاً بر روی دانش بنا شده است و سهم دانش به صورت فزاینده‌ای جهانی گردیده است، اقتصاد مبنی بر دانش نیز می‌تواند جهش‌هایی را در توسعه اقتصادی برای بسیاری از کشورها و مناطق به وجود آورد. بنابراین توسعه تکنولوژی پیشرفته به جای آنکه عامل محدودکننده و بازدارنده باشد در خدمت روند صلح و توسعه است.

۶. شبکه یکپارچه اطلاعات جهانی، توسعه پلورالیسم را به دنبال دارد. به عنوان نمونه، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، افزون بر دلایل متعددی که تاکنون برای آن برشمرده‌اند، ریشه در ناتوانی نظام بسته این کشور در تطبیق دادن خود با ضروریات اقتصادی، جریان اطلاعات و تقاضاهای جدید بازار از عوامل مهم و مکمل داشت. به بیان دیگر، وسائل ارتباطی چندگانه، کنترل اطلاعات را مشکل‌تر از گذشته کرده و یک جامعه مدنی ناراضی، هرچند غیردقیق، به وجود آورده و فضای عمومی جدیدی ایجاد نموده است. ایجاد جامعه مدنی، پیش‌شرط مردم‌سالاری واقعی است و جامعه مدنی با افزایش امکانات ایجاد ارتباط و شبکه‌های ارتباطی، مردم‌سالاری را به پیش می‌راند.

۷. حتی اگر صلح و مردم‌سالاری در تمام دنیا پیروز نشود، دیکتاتورها به یک دلیل جدید و نیز به دلایل قدیمی، کنترل کردن شهروندان را بسیار مشکل خواهند یافت. علاوه بر ناتوانی دولت‌های مستبد در کنترل جریان اطلاعات در داخل مرزهای خود، افراد و گروه‌ها نیز خواهند توانست بدون مراجعه به